

فقر قابلیت

وحید محمودی*، سیدقاسم صمیمیفر**

عمده تحلیل‌های مرتبط با فقر مبتنی بر رویکردی است که می‌بایست آن را رویکردی «درآمد محور» بنامیم. تعریف فقر، روش‌های اندازه‌گیری آن و نهایتاً سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی معطوف به فقر نیز به نوبت خود از نگاه «درآمد محوری» تاثیر می‌پذیرند. در تحلیل‌های رایج، فقر عبارت است از کمبود درآمد کافی، که ما آن را «فقر درآمدي» می‌نامیم؛ متعاقب آن مبانی سنجش فقر و راهکارهای مقابله با آن مبتنی بر عنصری به نام درآمد خواهد بود. این تحلیل‌ها همان‌طور که نشان خواهیم داد از نواقص و نارسایی‌هایی رنج می‌برند. در صورتی که اگر فقر را موضوعی قابلیت‌بدانیم نه درآمدي، آنگاه می‌بایست فقر را به مثابه محرومیت از قابلیت، یعنی توانایی خروج از وضعیت فقر تعریف کنیم. در این مقاله می‌کوشیم ضمن تبیین «فقر قابلیت» ملهم از اندیشه‌های

* دکترای اقتصاد، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

<vahidmahmoudi@hotmail.com>

** کارشناس ارشد اقتصاد

پرفسور آمارتیا سن، زوایای افتراق و تمایز آن را در تعاریف و روش های اندازه گیری فقر و تاثیر آن در سایر تحلیل ها و سیاست های اقتصادی با رویکردهای رایج مطرح نظر قرار دهیم.

کلید واژه ها: درآمد، فقر، فقر قابلیتی، قابلیت
تاریخ دریافت مقاله: 1384/3/16 تاریخ پذیرش
مقاله: 1384/6/19

مقدمه

علیرغم برخی شکست ها و ناکامی ها و علی رغم دوری بخش هایی از نظریه های اقتصاد از رفاه انسانی، بخشی و رویکردی از علم اقتصاد به طور اعم و علم اقتصاد توسعه به طور اخص همواره در اندیشه رفاه انسان بوده است. تاریخ اقتصاد با موضوع توجه به فقر عجین است و هیچ نظر اقتصادی و اقتصاد توسعه نیست که مقدماً یا نهایتاً به موضوع فقر بی تفاوت باشد.

پیشگامان علم اقتصاد و نیز علم اقتصاد توسعه، همچون آدام اسمیت، همواره تاکید کرده اند که رشد اقتصادی و رشد درآمدها تنها ابزاری برای تحقق زندگی بهتر انسان هاست، هر چند که این علوم گاهی ماهیت و غایت انسانی خود را فراموش کرده اند و به جای ایجاد تمرکز بر زندگی انسان، توجه خود

را به رشد اقتصادی و درآمد سرانه معطوف کرده‌اند. اگرچه رشد اقتصادی و افزایش درآمدها یکی از ابزارهای قوی در رفع فقر و بهبود زندگی انسان است، اما بررسی‌های تطوری تاریخی تفکر درباره فقر حاکی از آن است که اندیشمندان اقتصادی به تدریج دریافته‌اند که صرف رشد اقتصادی نمی‌تواند مسئله فقر را از پیش روی بردارد. از این رو اهمیت جنبه‌های غیردرآمدی فقر نیز همچون بی‌سوادی، تبعیض‌های جنسیتی و قومی و مواردی چون سوءتغذیه و مرگ و میر کودکان و مانند آن، بیش از پیش در فرآیند رشد اقتصادی مورد توجه قرار گرفت.

ورود بحث عدالت توزیعی و عدم توزیع عادلانه درآمدها در واقع نخستین نشانه از کاستی‌های تاکید صرف بر رشد درآمدها بود. شماری از اقتصاددانان توسعه نمی‌توانستند در برابر توزیع ناعادلانه عواید رشد بی‌تفاوت باشند و ناگزیر از پاسخی برای آن بودند. اهمیت این مسئله از آن رو بود که به زعم ایشان با توزیع عادلانه‌تر درآمدها، در واقع هم عدالت اجتماعی تحقق می‌یافت و هم فقر به طور محسوسی کاهش پیدا می‌گردد. اما برای پاسخ به توزیع نابرابر درآمدها دو راه حل کلی مطرح شد:

الف) فرآیند خودکار و اتوماتیک که اولین بار

کوزنتس (Kuznets) آن را در قالب منحنی معکوس مطرح نمود، مبنی بر این‌که در مراحل اولیه رشد، ابتدا توزیع نابرابرتر خواهد شد اما در درازمدت جریان درآمدها به سمت توزیع بهتر و متعادل تر حرکت خواهد کرد و این توزیع درآمدها عملاً زمینه های کاهش فقر را خواهد آورد.

ب) جریان دوم مبتنی بر رویکردی است که می‌بایست آن را حمایت‌گرا بنامیم. این رویکرد سعی دارد از طریق دخالت مستقیم دولت و نهادهای ذی‌ربط از طریق اعمال سیاست‌های حمایتی و دستوری – همچون سهمیه‌بندی، سوبسید – و سیاست‌های تثبیت قیمت موجبات حفظ یا افزایش قدرت خرید فقرا را فراهم آورد.

اما سؤال بعدی این بود که آیا با رشد اقتصادی و توزیع مجدد، مشکل فقر مرتفع می‌شود؟ شواهد تجربی زیادی نشان داد که علی‌رغم وقوع رشد، در بسیاری از کشورها هنوز جنبه‌های غیراقتصادی فقر بیداد می‌کند و شاخصه‌های اجتماعی وضعیت اسفباری را نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب بود که به تدریج بسیاری از اندیشمندان اقتصادی و در رأس آنها سن و محبوب‌الحق دریافتند که توجه صرف به درآمدها برای کاهش فقر دچار کاستی‌هایی جدی است و تمرکز صرف بر درآمدها نمی‌تواند ابعاد مختلف فقر را از بین ببرد. این نگاه معتقد است که ریشه و علت

اصلي فقر را نمي توان كمبود يا نبود درآمد دانست، بلکه ریشه هاي اصلي آن در فقدان شرايطي است که امکان خروج از وضعيت فقر را براي افراد فقير فراهم مي کند. آنان دريافتند که به جاي تمرکز محدود بر درآمد به عنوان متغير محوري، نظر خود را مي بایست به عنصر قابليت معطوف سازند. بر اساس اين دیدگاه در طی دو دهه گذشته سن و همکارانش توانسته اند با بسط و مفهوم سازي رویکردي نوین در مطالعات فقر که به «رویکرد قابليت» معروف شده است، موجي جدید از چالش هاي نظري و کاربردي را در حوزه اقتصاد رفاه، به خصوص موضوع فقر پديد آورند. ایشان با طرح رویکرد قابليت فصلي جدید را در تعریف، ارزیابی و سیاست هاي اجتماعي معطوف به فقر در ادبیات اقتصادي گشودند، به طوري که تاثیرات آن تا مرز يك نظريه عدالت پيش رفت.

مطالعات اخير بانك جهاني (بانك جهاني، 1381) نیز نشان داد که اساساً موضوع فقر تنها به كمبود درآمد يا فقدان درآمد بازمي گردد. بلکه رکن بسیار مهم ديگري وجود دارد که از آن به عنوان هراس از آینده و ترس و نگراني فقرا از سقوط بي شتر و از دست دادن همين حداقل ها ياد مي شود. به اين ترتيب فقر دو جزء دارد: يکي درآمد و موفقيت ضعيف اقتصاد و ديگري آس ي بپذيري براي

سقوط بیشتر به دامان فقر.

مقاله حاضر بر آن است که ضمن بیان اهمیت موضوع و اجمالی از تطور تاریخی تفکر فقر و کاستی‌های آن در رویکرد‌های رایج، که عمدتاً آن‌ها را درآمد محور می‌نامیم، موضوع فقر قابلیتی و تفاوت‌های آن را در سه حوزه تعریف، ارزش‌گذاری و سیاست‌گذاری با فقر درآمدي تبیین کند و نشان دهد که رویکرد قابلیتی به مسئله فقر به‌طور روشن‌تر، با قابلیتی دانستن موضوع فقر عرصه جدید و وسیعی را در حوزه مطالعات فقر می‌گشاید و مبارزه با فقر از طریق رشد قابلیت‌ها به معنی رشد فرصت‌ها و رشد آزادی‌های انسانی عملي و پایدار خواهد بود.

1) قابلیت چیست؟

مفهوم قابلیت اولین بار توسط پرفسور آمارتیا سن (1985) برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال 1998، مطرح گردید. مقاله معروف سن تحت عنوان «کالاها و قابلیت‌ها» که بعدها به صورت کتاب نیز منتشر شد، (sen, 1985) نقطه آغازین مباحث مربوط به این رویکرد محسوب می‌شود. به‌زعم سن ارزش کالاها به نقش و کارکردی است که در رفع نیازهای انسان دارند، به این معنا می‌بایست توجه خود را از نگاه تنگ و محدود درآمدي که عملاً منتج از نظریه مطلوبیت است به نگاه مبسوط مبتنی بر قابلیت‌ها معطوف کنیم.

سن قابلیت را به معنی آن چه که مردم واقعاً قادر به انجام دادن آن هستند تعبیر می کند. بنابراین «چه بودن» یا «چه کردن» انسان‌ها اهمیت محوری ندارد؛ آنچه مهم است توانایی بالقوه افراد است برای انتخابی متفاوت از آن چه هستند و آنچه انجام می‌دهند. به عبارت بهتر وضعیت اقتصادی یا اجتماعی که افراد در آن قرار دارند باید محصول یک انتخاب باشد نه اجبار. به این معنا انتخاب زمانی وجود دارد که وضعیت های مختلفی برای انتخاب کردن وجود داشته باشد. این وضعیت های مختلف بستگی مستقیم به ویژگی های فردی و شرایط محیطی دارد.

با این تعبیر، بین فردی که مثلاً دچار مشکلات فیزیکی با معلولیت جسمی است با فردی که دارای بدن سالم است، یعنی بین فردی که به دلیل وابستگی اجتماعی و خانوادگی و طبقاتی ناتوان می‌ماند و کسی که قابلیت تحرک دارد تفاوت ماهوی وجود دارد. سطح مطلوبیت این افراد با توجه به رویکردهای درآمد محور قابل اندازه‌گیری و مقایسه نیست. فرد معلول با درآمد مساوی با فرد سالم ممکن است در وضعیت نامناسب‌تری به سر ببرد، زیرا او از یک محرومیت قابل یتي (و نه درآمدي) نیز رنج می‌برد. بنابراین سن بر ضرورت تغییر زاویه دید و نحوه نگرش به اهمیت کالاها برای انسان

تاکید کرد. به زعم وی کالاها از آن رو اهمیت دارند که نیاز انسان را رفع می کنند و ارزش یک کالا در رفع نیاز انسان بستگی زیادی به شرایط فردی و قابلیت های او دارد. به این تعبیر کتاب برای فرد بی سواد و دوچرخه برای کسی که دوچرخه سواری بلد نیست، مطلوبیتی ندارد و به طور وسیع تر نیازهای افراد مختلف بسته به خصوصیات فردی می تواند بسیار متفاوت باشد. برای مثال یک فرد معلول دارای نیازهای خاص است و ممکن است با داشتن درآمد مساوی از موقعیت ضعیف تر و مطلوبیت کمتری برخوردار باشد.

روشن است که بسط این مفهوم به حوزه درآمدها، نقاط ضعف متعددی از رویکرد درآمدی در حوزه مفاهیم اقتصادی، به خصوص مباحث مربوط به فقر را آشکار می سازد. درآمدهای به ظاهر بالای خط فقر می تواند به دلیل وجود مشکلات بسیار و مصائب خاص عملاً فرد را در وضعیت فقر نگه دارد.

مفهوم قابلیت بعدها در طی دو دهه گذشته توسط خود سن و جمعی از شاگردان و هواداران این رویکرد تکامل یافت و جنبه های مختلفی از علوم انسانی را در حوزه های اقتصاد، روان شناسی، فلسفه و حقوق درنوردید تا حدی که برخی، از آن به عنوان یک نظریه عدالت یاد می کنند. کسان دیگری به قابلیت های اجتماعی و وابستگی طبقاتی پرداختند و

بحث را بسط دادند. سن نهایتاً با مترادف قرار دادن مسئله قابلیت‌های انسانی با آزادی‌های انسانی، آن را در حد یک پارادایم توسعه در کتابی تحت عنوان **توسعه به مثابه آزادی** (سن، 1382) ارائه کرد. هر چند که جنبه‌های عملیاتی این رویکرد هنوز به حد کافی تبیین نشده است با این حال افرادی چون فلاویو (2001) و الکیو (2002) در عملیاتی و کاربردی نمودن آن تلاش کرده‌اند. یکی از حوزه‌هایی که از نظر مفاهیم، تعاریف، روش اندازه‌گیری و سیاست‌گذاری‌ها تأثیر زیادی از رویکرد قابلیت پذیرفته است، حوزه مباحث مربوط به فقر است. اگر نگاه خود را از متغیرهای کمی چون درآمد و رشد به سمت قابلیت‌ها معطوف نماییم، تعاریف و روش‌های اندازه‌گیری فقر بسیار متفاوت خواهد بود.

هواداران رویکرد قابلیت همچون روبینز (2002) موضوع و مفهوم قابلیت را بسط دادند و در یکی از تقسیم‌بندی‌ها قابلیت‌ها را به قابلیت پایه و قابلیت بنیادی تقسیم نمودند. قابلیت پایه مواردی همچون سواد، آموزش، سلامتی و مانند آن را در بر می‌گیرد و قابلیت‌های بنیادی به معنی وجود شرایطی است که توانایی لازم و مناسب برای رها شدن از قحطی و گرسنگی و سوءتغذیه، سواد، و امکان مشارکت در زندگی اجتماعی، داشتن سرپناه،

امکان مسافرت و... را فراهم می‌آورد. به یک معنا می‌توان عدم برخورداری از تمامی این موارد را فقر قابلیتی نامید، که فقر درآمدي نیز یکی از آنهاست. ممکن است مفهوم قابلیت پایه به رویکرد نیازهای اساسی و مفهوم قابلیت بنیادی به بحث وجود فرصت نزدیک باشد، اما به دلایل متعددی این مفهوم مستقل از دو موضوع فوق است. فرد دارای درآمدي که نتواند در فعالیت های آزاد سیاسی یا اجتماعی شرکت کند یا فرد ب اسواد و حتی آموزش دیده‌ای که از دسترسی به امکانات و منابع اقتصادی (به دلیل وجود رانته‌ها) محروم است ممکن است نتواند قابلیت های خود را به کارکرد تبدیل کند و به منصف ظهور برساند و به همین دلیل می‌تواند فقیر محسوب شود. البته آنچه بیش از هر چیز در بحث فقر قابل یتی مورد نظر ماست فقري است که ناشی از فقدان قابلیت است و مانع خروج از وضعیت فقر می‌شود. به‌زعم آمارتیا سن هر کس موفق به رسیدن به سطح مطلقی برای کسب حداقل قابلیت های مادی مناسب با جامعه نشود، بدون توجه به موقعیت نسبی اش در مقابل دیگران، فقیر خواهد بود (Sen, 1985). بنابراین موضوع فقر، مسئله درآمدها نیست بلکه عدم توفیق در کسب حداقل قابلیت‌های معین است.

2) رویکرد قابلیت و مسئله فقر

یکی از وسیع ترین حوزه های اثرگذاری رویکرد قابلیت سن، حوزه اقتصاد رفاه به طور اعم و مباحث مربوط به فقر به طور اخص می باشد. رویکرد قابلیت در واقع ریشه های شکلگیری خود را از مباحث مربوط به فقر اعم از تعریف، اندازه گیری و سیاستگذاری های مرتبط با فقر وام گرفته است؛ و این حوزه ای است که سن بیشترین حساسیت ها را در مقالات خود بدان اختصاص داده است.

از دیدگاه قابلیت، فقر به هیچ وجه به معنی نداشتن درآمد نیست. در این دیدگاه فقر به مثابه محرومیت از قابلیت های فردی و اجتماعی تعریف می شود، و اساساً فقر فقدان قابلیت است و بدیهی است که راه حل آن نیز می بایست در رشد قابلیت های انسانی جستجو شود.

همان طور که اشاره شد قابلیت های پایه همچون برخورداری از سلامت، سواد و بهداشت می توانند توانایی های لازم را در صورت وجود سایر شرایط و حذف برخی قیود اجتماعی برای خروج از وضعیت فقر فراهم آورند. ممکن است این سه عامل مطرح شود که اگر درآمد به اندازه کافی باشد مسئله قابلیت ها پایه حل خواهد شد؛ البته ممکن است این طور باشد اما باید در نظر داشت که اولاً مسئله قابلیت - به معنی توانایی خروج از وضعیت فقر - تنها به

قابلیت‌های فردی و رشد آن‌ها باز نمی‌گردد بلکه شرایط محیطی و سایر خطراتی که فرد را تهدید می‌کند، همچون بلایای طبیعی و نیز سایر محرومیت‌هایی که در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و عدم امکان مشارکت وجود دارد نیز می‌بایست فراهم گردد و ثانیاً تبدیل درآمدها به قابلیت‌ها حتمی نیست. در سطور بعدی استدلال خواهیم کرد که وجود درآمد و رشد درآمدها الزاماً به قابلیت تبدیل نمی‌شود. رویکرد قابلیت به طور بنیادین مباحث مربوط به فقر را تحت‌اثر قرار می‌دهد، بدین معنا که تعریف فقر، چگونگی اندازه‌گیری آن و سیاست‌های اجتماعی مرتبط با آن را از اساس تغییر می‌دهد.

اما موضوع فقر قابلیتی تنها از آن حیث که در مقابل فقر درآمدي قرار می‌گیرد حائز اهمیت نیست، بلکه فقر قابلیتی دامن‌دهنده وسیعی از فقر را دربرمی‌گیرد که طی آن تامین قابلیت‌های پایه و برخورداری از سواد، آموزش و سلامتی تنها بخشی از موارد رفع فقر است. گستره وسیع‌تر فقر قابلیتی، قیود اجتماعی یا محدودیت‌های محیطی است که فقر قابلیتی مضاعفی را به فرد تحمیل می‌کند و آن عبارت است از عدم امکان دفاع در برابر بلایای طبیعی، بیماری‌ها، آلودگی‌ها و مانند آن.

3) درآمد - قابلیت

در موضوع قابلیت - درآمد همواره این بحث مطرح می‌شود که اگر درآمدها بهبود یابند مشکل محرومیت از قابلیت حل می‌شود و کسب درآمد، مساوی با کسب قابلیت است، در حالی که، دلایل مختلفی وجود دارد که می‌توان به کمک آن‌ها مرزهای روشنی بین این دو رویکرد ترسیم نمود. فی‌الحال باید به این سؤال پاسخ داده شود که چرا رویکرد قابلیت در بحث فقر و یا قابلیت‌دانی موضوع فقر اهمیت دارد؟ در این راستا چند دلیل عمده را می‌توان مطرح کرد:

اول آن‌که ماهیت و علل فقر بر حسب قابلیت‌ها به‌طور ملموس‌تر و محسوس‌تری امکان‌پذیر است. بدین معنی که جنبه‌هایی مختلف که در رویکرد درآمدی مغفول می‌ماند بر حسب قابلیت‌ها قابل شناسایی است، جنبه‌هایی چون آموزش، تبعیض جنسی، بهداشت و... مانند آن.

دوم آن‌که عوامل موثر بر کمبود درآمدها دامنه محدودتری دارند، در حالی که بسیاری عوامل وجود دارند که می‌توانند قابلیت‌های فرد را تهدید کنند بی‌آن‌که مسئله مستقلاً به کمبود درآمدها مربوط باشد. برای مثال در هنگام بروز بلایای طبیعی، بیماری‌های خاص، محدودیت‌ها و قیود اجتماعی، شرایط خانواده و محیط زندگی، محدودیت‌ها و نابرابری‌های موجود در صحنه فعالیت‌های اقتصادی

اجتماع، همچون برخورداری از فرصت‌های شغلی یا امکانات و منابع اقتصادی و بسیاری مسائل مانند آن، می‌تواند بر سطح زندگی و حتی انگیزه‌های فردی و اعتماد به نفس شخصی تاثیر بگذارد.

سوم آن که تاثیر درآمد برق ابلیت می‌تواند مشروط باشد و بسته به خانوار یا جوامع مختلف متفاوت باشد. تحلیل ابزارگریانه اثر درآمد بر قابلیت (تبدیل شدن درآمد به قابلیت‌ها) می‌تواند تحلیل ناقصی باشد و بسته به شرایط مختلف در سطوح متفاوتی اتفاق بیافتد، و یا در برخی موارد اساساً چنین تبدیلی صورت نگیرد.

چهارم آن‌که توجه به قابلیت‌ها در ارزیابی‌های مربوط به فقر تنها ارزش ابزاری ندارد، بلکه ارزش ذاتی و نهادی نیز دارد. کسب درآمد تنها ارزش ابزاری در تحقق خواسته‌ها یا کالاهای مورد نیاز دارد. اما توجه به قابلیت افراد - همچون سواد یا آموزش - علاوه بر آن که ابزاری برای بهبود بهره‌وری و کسب درآمد بیشتر است، به‌خودی‌خود برای فرد منشاء ارزش است و با سواد بودن برای او یک مزیت، افتخار و مایه لذت بردن از مطالعه بسیاری متون است که جنبه درآمدی برای او ندارند. علاوه بر این‌ها، رشد قابلیت‌های فردی امکان مشارکت اجتماعی، ارتباط با سایر انسان‌ها در اجتماع، ارتباط بدون احساس شرم و مانند آن،

دارای ارزش نهادی است و می تواند موجبات رشد سرمایه اجتماعی را نیز فراهم آورد و پایه تربیت نسلهای آینده نیز باشد.

پنجم آنکه نگاه قابلیت به موضوع فقر و اساساً تعریف فقر بر اساس محرومیت از قابلیت، به دنبال خود معیارهای ارزیابی متفاوتی را از فقر در مقایسه با رویکرد درآمدی خواهد داشت. به همین ترتیب بدیهی است که تحلیل و شناسایی قابلیت از موضوع فقر، سیاستها و اقدامات اجتماعی متفاوتی را طلب می کند و همان گونه که روبینز (2002) از قول سن اشاره می کند «فقر واقعی بر حسب محرومیت ناشی از کمبود قابلیت ممکن است به طور قابل توجهی از فقر درآمدی شدیدتر باشد». بدیهی است که این امر سیاست های متنوع تر و هدفمندتر اجتماعی را در امر کاهش فقر رقم خواهد زد.

همچنین دلایل مختلفی را برای تاثیر محتمل یا مشروط درآمد بر قابلیت می توان برشمرد:

الف) این رابطه ← (درآمد) قابلیت) یک رابطه مستقیم نیست. بدین معنی که صرف کسب درآمد به معنی رفع محرومیت قابلیت نیست و متغیرهای زیادی چون سن، جنس، شرایط اقلیمی و بسیاری متغیرهای دیگر که فرد بر آنها کنترل ندارد، بر این رابطه موثر است. بنابراین تاثیرات درآمد بر قابلیت می تواند بسته به خانوار و شرایط مختلف

فردی و محیطی بسیار متفاوت باشد.

(ب) برخی نارسایی‌ها و ناتوانی‌های شخصی می‌تواند اساساً امکان کسب درآمد را از فرد سلب کند؛ بیماری‌های خاص، پیری و مانند آن از این جمله‌اند. چنین افرادی درآمد به نسبت بیشتری لازم دارند که سطح زندگی مشابه دیگران داشته باشند و این در حالی است که امکان کسب درآمد کمتری دارند. در واقع در این جا یک «شکاف قابلیتی» وجود دارد، که برای پرکردن آن تنها در برخی موارد می‌توان از درآمدها کمک گرفت. این امر در سیاست‌گذاری‌های هدفمند حمایتی حائز اهمیت است. علاوه بر این، مسئله را می‌توان به صورت دیگری نیز مطرح نمود. می‌توانیم به جای آن که بگوییم درآمدها الزاماً به قابلیت تبدیل نمی‌شود، استدلال نماییم که اساساً بسیاری از فرصت‌ها و امکاناتی که بر شرایط زندگی فرد مؤثرند، تحت تأثیر درآمد قرار ندارند و به همین دلیل نمی‌توان آن فرصت‌ها را به کمک درآمد ایجاد نمود (درست است).

(ج) شرایط فرهنگی درون خانوار از جمله «پدرسالاری»، «پسرسالاری» و سایر تبعیض‌های جنسیتی مانند عدم اجازه تحصیل به دختران یا اشتغال آنان در تحلیل‌های «درآمدمحور» مغفول مانده است. وجود درآمد در این خانوارها الزاماً مشکلات و محرومیت‌های فوق را مرتفع نمی‌کند.

د) همانگونه که برخورداری نسبی بر حسب درآمدها عملاً به برخورداری از قابلیت‌ها در همان سطح منجر نمی‌شود و ممکن است قابلیت‌ها محقق نشود، محرومیت نسبی از درآمد نیز می‌تواند به محرومیت مطلق از حیث قابلیت منجر شود. در جامعه‌ای که محرومیت نسبی از درآمد وجود داشته باشد، حاشیه‌نشینی اقتصادی و به تبع آن حاشیه‌نشینی اجتماعی پدید می‌آید. خانوارها و افراد ممکن است به دلیل امکانات زندگی کمتر، لباس نامناسب‌تر و مان‌ند آن شرم حضور در بسیاری محافل داشته باشند لذا از نظر اجتماعی نیز به حاشیه می‌روند و این از نظر نهادی بسیار خطرناک است. این همان نکته‌ای است که اسمیت در کتاب **ثروت ملل** مطرح کرد. هر چند که وی می‌پنداشت با حل مشکل درآمد می‌توان بر این مسئله فائق آمد. مشارکت در زندگی اجتماعی نیازمند برخورداری از امکاناتی است که به طور نسبی در اختیار سایر افراد آن جامعه است. برای مثال ارتباطات اجتماعی برای فرد یا خانواری که فاقد وسایل زندگی همچون تلفن، تلویزیون، ویدئو، اینترنت، کامپیوتر و... باشند (در جامعه‌ای که دیگران در سطح وسیعی از این امکانات برخوردارند) جامعه را دچار انشقاق می‌کند. خانوارها در این شرایط اگر بخواهند ارتباطات و مشارکت اجتماعی خود را حفظ

کنند مجبورند که به هر زحمت شده امکانات فوق را تهیه و عملاً هزینه های بیشتری را نسبت به سطح درآمد خود متحمل شوند و یا لاقلم ظاهری از این امکانات را برای خود تهیه کنند . به عبارت بهتر صورت خود را با سیلی سرخ نگه دارند تا شرم حضور در اجتماع نداشته باشند و نهایتاً ممکن است تلاش برای کسب امکانات در سطح متعادلی با سایر افراد جامعه عملاً منجر به روی آوردن به روش های نامتعارف و ناهنجارهای نامطلوب اجتماعی گردد .

با تمام این اوصاف هیچ گاه نباید فراموش کرد که درآمد، ابزاری بسیار قوی در تأمین قابلیت های پایه است. اما باید اذعان داشت که این رابطه به صورت معکوس ممکن است بسیار قوی تر باشد .

آموزش های پایه و خدمات بهداشتی و درمانی، تغذیه مناسب از دوران کودکی و مانند آن ، نه تنها کیفیت زندگی بلکه قابلیت و توانایی های فرد را برای کسب درآمد از طریق افزایش بهره وری و کارایی وی افزایش می دهد .

4) معیار فقر و فقر قابلیت

از هنگامی که روانتری (1910) برای اولین بار خط فقر را محاسبه کرد حدود یک قرن می گذرد . وی با اندازه گیری هزینه های لازم برای تأمین حداقل معیشت بر مبنای محتوای مواد غذایی، مسکن، پوشاک و سوخت به انجام این کار مبادرت ورزید . از آن

هنگام تا سال های نخستین دهه 1990 تعاریف و روشهای اندازه گیری فقر تفاوت ماهوی چندانی نداشته است. تعریف فقر در این سالها به طور عمده مبتنی بر نگاهی است که آن را فقر درآمدی مینامیم. البته ابعاد فقر و تعاریف مربوط به آن در طی این سالها به حوزه های وسیعتری همچون سواد و بهداشت نیز گسترش یافت، اما استدلال های رایج همواره بر این بوده است که جنبه های مختلف فقر با یکدیگر مرتبطاند و برهم تاثیر می گذارند. این استدلال در عین درست بودن، کامل نیست زیرا راه حل رفع جنبه های مختلف فقر را کماکان از محل افزایش درآمد جستجو می کند.

مسئله این است که در طی این سالها تلاشها و برنامه های زیادی برای مبارزه با فقر و کاهش آن به مورد اجرا گذاشته شده و سیاست های حمایتی گوناگونی در دستور کار قرار گرفته است، اما در بسیاری از کشورها - حتی کشورهای به ظاهر ثروتمند نیز - مظاهر مختلف فقر وجود دارد و جهان در حالی پا به هزاره سوم (قرن 21) گذاشته که علی رغم وفور نعمت در جهان، فقر بیداد می کند. بر اساس معیارهای فقر درآمدی، از 6 میلیارد جمعیت جهان، 2/8 میلیارد نفر با درآمد کمتر از 2 دلار و 1/2 میلیارد نفر با درآمد روزانه کمتر از 1/2 دلار زندگی می کنند (بانک جهانی، 1381) و

این در حالی است که اگر تعریف خود را از فقر به فقر قابلیت تغییر دهیم دامنه ها و عمق فقر واقعی می‌تواند بسیار وسیع تر از این باشد. با اندکی تامل می‌توان دریافت که تعریف فقر تاثیر مستقیم بر روش های اندازه گیری و سیاست های اجتماعی معطوف به فقر خواهد داشت.

بدیهی است تعریفی از فقر که فقر را به معنی کمبود یا نبود درآمد می‌انگارد در هنگام اندازه‌گیری فقر و یا اندازه‌گیری درصد افراد فقیر از معیارهای درآمدی استفاده می‌کند؛ بدین معنا که فقر به معنی فقدان حداقل درآمد و فقیر به معنای کسی است که از این حداقل درآمد کمتری دارد.

بر اساس این دیدگاه در طی یک قرن اخیر مطالعات زیادی صورت گرفته است. این مطالعات با در نظر گرفتن یک سبب حداقل از کالاها و خدمات مورد نیاز فرد یا خانوار، هزینه تامین آن را به عنوان خط فقر - یعنی خطی که افراد یا خانوارهای دارای درآمد کمتر از آن فقیر محسوب می‌شوند - مبنای محاسبات و اندازه‌گیری فقر قرار داده‌اند. رایج‌ترین خط فقر عبارت از م عیار دلار روزانه برای هر فرد است که در گزارشات مختلف بانک جهانی از این که خود آن را معیار درآمدی می‌نامد استفاده شده است. اما این معیارها می‌تواند حامل

خطاهای بسیار باشد. اولین این خطاها بسته به کشورهای مختلف یا استان ها و مناطق مختلف یک کشور و حتی تفکیک من اطق شهری از روستایی است. ترکیب کالاها و قیمت‌های مختلف می‌تواند منشاء این تفاوت‌ها باشد. همچنین سطح دسترسی به کالاها و خدمات در بازار و سایر خدمات عمومی می‌تواند سطوح مختلفی از رفاه را علی‌رغم برخورداری از درآمد یکسان موجب شود. درکنار این‌ها باید به این مسئله توجه کرد که فقر می‌تواند مزمن یا زودگذر باشد. از میان دو خانوار فقیر یکی ممکن است تحت شرایط خاص در طبقه فقرا قرار گرفته باشد و دیگری به صورت مزمن فقیر است و همواره در گروه فقیر قرار دارد. مضافاً این‌که ویژگی‌های فردی مسائل خاصی که یک خانوار ممکن است با آن‌ها روبرو باشد می‌تواند آن خانوار را علی‌رغم دارا بودن درآمد مساوی، در شرایط ضعیف‌تری از نظر اقتصادی قرار دهد، مثلاً خانواری که دارای یک عضو معلول است و هزینه‌های خاصی را متحمل می‌شود. اهمیت این مسائل از آن‌جا ناشی می‌شود که در هنگام سیاست‌گذاری‌ها ممکن است که پوشش صحیحی داده نشود و میزان برخورداری فقرا از حمایت‌ها عملاً متفاوت باشد.

بنابراین معیارهایی چون خط فقر (Poverty Line)، درصد افراد فقیر (یا درصد افراد زیر خط فقر)

(Headcount Ratio) و شکاف فقر (Poverty Gap) و بسیاری معیارهای مانند آن که به شناسایی فقی ران و نیز تعداد یا درصد آن ها می‌پردازند و تا کنون در بسیاری از تحقیقات از آن ها استفاده شده است همگی مبتنی بر رویکرد فقر درآمدی یا فقر ناشی از کمبود درآمد هستند، در حالی که از منظر قابلیت، شکاف واقعی بین افراد، شکاف قابلیتی است و لذا خطوط فقر رایج نمی‌توانند معیار صحیحی برای اندازه‌گیری باشند.

اندازه‌گیری فقر می‌بایست بر مبنای فقر قابلیتی باشد، فقر به معنی بی سواد، فقدان آموزش، سوء تغذیه، تبعیض‌های جنسیتی و مانند آن معیارهای مناسبتری هستند، از همین روست که گزارش های توسعه انسانی سازمان ملل در سال های اخیر شاخص‌هایی چون HDI و HPI و GDI را معیار فقر می‌شمارند، که در آن ها عناصری چون درآمد، آموزش و سواد، بهداشت و تبعیضات جنسی لحاظ شده است.

5) قابلیت‌ها و سیاست‌های معطوف به فقر

پس اگر بپذیریم که فقر، موضوعی قابلیتی است و نه درآمدی، آنگاه علاوه بر تعریف و روش های اندازه‌گیری فقر، سیاست‌های اجتماعی معطوف به فقر نیز دستخوش تحولات جدی خواهد شد. در رویکرد درآمدی از آن جا که فقر ناشی از کمبود درآمد محسوب می‌شود سیاست‌ها به طور عمده متوجه بهبود

درآمد است. این سیاست‌ها معمولاً در قالب اقداماتی نظیر پرداخت یارانه، سهمیه بندی کالاهای اساسی، بن‌های کارگری و کارمندی و سیاست‌های تثبیت قیمت از طریق پرداخت یارانه ضمنی در فرآیند تولید به منظور کاهش قیمت و یا کاهش دستوری نرخ بهره و نرخ ارز و... مانند آن صورت می‌گیرد. در حالی‌که در رویکرد قابلیت حتی فقدان درآمد نیز از آن رو حائز اهمیت است که قابلیت‌ها را کاهش می‌دهد. به گفته سن و درز (1995) در مقال ه 8 مشترکشان: «حتی قضاوت در مورد سیاست‌ها و اقدامات مختلف باید براساس تأثیر آن بر بسط قابلیت‌های انسانی صورت بگیرد. درآمد یک وسیله است و به تنهایی نمی‌تواند اهداف را تأمین کند» (Sen, Drez, 1995).

سیاست‌های رایج معطوف به کاهش فقر درآمدي دارای کاستی‌های جدی است که از آن جمله اند:

الف) این سیاست‌ها مظاهری از فقر را که ریشه‌های غیر درآمدي دارند نادیده می‌گیرند. مصادیقی چون سوء تغذیه، مسائل فرهنگی خانوار یا جامعه، نابرابری فرصت‌ها و وابستگی‌های طبقاتی مانند آن مواردی از این دست‌اند.

ب) این سیاست‌ها به تفاوت‌های بین فردی و این‌که برای خانوارهای مختلف ممکن است خطوط فقر متفاوت وجود داشته باشد توجه چندانی ندارند. بسیاری از خانوارها بالای خط فقر درآمدي قرار دارند اما در

واقع به خاطر شرایط خاص فقیرند. (ج) این سیاست‌ها به طور عمده چاره ساز «فقر زودگذر» هستند نه «فقر مزمن». ورود و خروج به دامنه زیر خط فقر زیاد اتفاق می افتد، به خصوص برای خانوارهایی که در نزدیکی خط فقر (بالا یا پایین آن) قرار دارند. بسیاری از بحران‌های اقتصادی و بحران‌های موردی و خاص می‌تواند موجب غلتیدن خانوار به زیر خط فقر باشد اما زمان آن طولانی نباشد. اما در خصوص فقر مزمن این گونه نیست و خانوارهایی وجود دارند که تحت هر شرایطی در زیر خط فقر قرار دارند. سیاست‌های معطوف به فقر اولاً همه این خانوارها را به طور یکسان دربر می‌گیرد و ثانیاً شرایط فقر را به صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند. یعنی هر زمان که سیاست‌ها اجرا نشوند یا محدودتر اجرا شوند فقر مزمن کماکان خود را نشان می‌دهد.

(د) سیاست‌های ناشی از رویکرد درآمدی، بهبود درآمدها را به صورت پایدار فراهم نمی‌کند و تا زمانی که ریشه‌های فقر درآمدی که همان فقر قابلیتی است (یعنی عدم توانایی خروج از وضعیت فقر) وجود داشته باشد باید ادامه پیدا کنند. اما در رویکرد قابلیت محور اهمیت قابلیت‌ها صرفاً به خاطر نقش ابزاری آن‌ها در افزایش درآمد نیست بلکه اهمیت آن‌ها ناشی از نقش و ارزش ذاتی

است. بنابراین توجه به آموزش، سواد، بهداشت، تغذیه و مانند آن تنها از آن رو نیست که موجبات افزایش بهره وری و درآمد را فراهم می کند بلکه اینها به خودی خود اهمیت دارند و سیاست های اجتماعی معطوف به آنها به این دلیل است که خود این موارد هدف محسوب می شوند، هدفی که مجموعه قابلیت های انسانی را تشکیل می دهد و امکان انتخاب آزاد که همان قابلیت هاست را فراهم می کند.

تأکید بر نکته فوق از آن رو حائز اهمیت است که نگاه ابزاری به مقوله سیاست گذاری ها می تواند موجب تداخل اهداف و ابزار شوند و هرگاه ابزار، کارآمدی ظاهری خود را نشان ندهند به راحتی کنار گذاشته شوند. بنابراین در جامعه ای که هیچ گونه کمبود درآمدی وجود ندارد (مثل برخی کشورهای عربی و نفتی) کماکان فقر قابلیتی ممکن است وجود داشته باشد و سیاست های اجتماعی معطوف به آن لازم الاجرا است.

در واقع مسئله اصلی این است که تهدیدهای زیادی وجود دارند که حتی متوجه غیر فقیران می شوند و باعث غلتیدن آنها به دامن فقر می گردند. سن در مثالی که از قحطی مطرح می کند، قحطی را صرفاً به دلیل کمبود عرضه مواد غذایی نمی داند و می گوید «قحطی بازتابی است از

ناتوانی گسترده جمع کثیری در دستیابی به مواد غذایی که حق ای شان است. این ناتوانی از دلایل متعددی ناشی می شود. خشکسالی، سیل، فشارهای تورمی، بیکاری و رکود و موارد دیگر می تواند عامل این مسئله باشد « (سن، 1382). بنابراین سیاست‌های مربوطه و نهادهای مجری این موارد می‌بایست آمادگی لازم را داشته باشند. موارد دیگری را همچون بیکاری، بیماری‌های واگیردار و خاص و سایر بلایای طبیعی و غیرطبیعی می‌توان مثال زد که موقعیت اقتصادی و درآمدي فرد را تهدید می‌کند و سیاست‌های اجتماعی (سیاست‌هایی نظیری بیمه‌ها و صندوق‌ها و سایر نهادهای مشابه) باید متوجه آن‌ها نیز باشد.

به عبارت دیگر سیاست‌های اجتماعی در رویکرد قابلیت محور، تنها نقش ایجابی در ارتقاء وضعیت درآمدي فقرا ندارند بلکه آن‌ها دارای نقش سلبی نیز هستند و مانع از سقوط و درافتادن به دامن فقر می‌شوند. نگاه قابلیت محور سیاست‌های اجتماعی و نهادهای مترتب بر آن‌ها را به گونه ای می‌بیند که هم فقر را بهبود می‌بخشد و هم از اضافه شدن به حجم آن‌ها جلوگیری می‌کند، در حالی‌که سیاست‌های درآمد محور عمدتاً متوجه بهبود وضعیت درآمدي فقرا هستند.

6) سوء تغذیه و فقر قابلیت

سوء تغذیه بی شک یکی از مصادیق فقر است. اما از جمله مواردی است که نمی توان آن را با یک رویکرد و یا نگاه درآمدی مرتفع ساخت. برخورداری از غذای کافی را می توان با افزایش درآمد فرد یا خانوار تضمین نمود، اما این «کافی بودن» به چه معناست؟

آیا مقدار غذایی که به فرد می رسد مورد نظر است یا کیفیت غذا از نظر ارزش های غذایی شامل مواردی چون کالری کافی، آهن، فسفر، پتاسیم و مانند آن ها را در نظر داریم؟ این همان چیزی است که متخصصان تغذیه از آن به عنوان «سیری شکم» و «سیری سلولی» یاد می کنند. یعنی ممکن است فردی از غذایی کافی برخوردار باشد یا درآمد کافی برای تهیه غذا در اختیار داشته باشد اما تنها به سیری شکم دست پیدا کند و بدن او ارزش های غذایی لازم را دریافت نکند. به عبارت بهتر در این حالت، درآمد الزاماً به کسب قابلیت که همان تغذیه مناسب و کافی است منتهی نمی شود.

در یک کار تحقیقی که در ایران انجام شده است نتایج تحقیق نشان داد که برخی افراد یا خانوارها از نظر درآمدی بالای خط فقر قرار دارند اما از نظر کسب ارزش های غذایی کمبودهایی در آن ها مشاهده می شود (پژویان و دیگران، 1372).

این امر می‌تواند به دلایل غیردرآمدی همچون سواد یا دانش تغذیه‌ای و یا حتی تبعیض‌های جنسیتی در داخل خانوار اتفاق بیفتد. علاوه بر این، الگو و فرهنگ مصرفی - به معنای ترکیب خاصی از خوراکی‌ها در سبد هزینه خانوار - ممکن است مناسب نباشد و مصرف‌کننده کالاهای خریداری کند که سبد کاملی از ارزش‌های غذایی را برای او به همراه ندارد.

این بحث را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز نشان داد و آن این‌که آیا مصرف‌کننده درآمد خود را به طور بهینه میان غذاهای مختلف تقسیم می‌کند به گونه‌ای که ارزش‌های غذایی کاملی را از آن به دست آورد؟ می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا صرف داشتن درآمد و اطلاعات قیمت برای مصرف‌کننده کافی است که بتواند بودجه خود را به گونه‌ای بین خوراکی‌ها مختلف تخصیص دهد که ترکیب مناسب و صحیحی را به دست آورد؟ آیا مطلوبیت مصرف‌کننده در این حالت حداکثر خواهد شد؟ این جا به موردی بر می‌خوریم که رویکرد مطلوبیت گرایانه توضیح کافی برای آن ندارد و نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که آیا به راستی مطلوبیت مصرف‌کننده با یک رویکرد درآمد محور و خرید غذا، واقعاً در حداکثر خواهد بود؟ زیرا ممکن است مصرف‌کننده به دلیل خرید ترکیب نامناسب از غذاها اتفاقاً دچار

سوء تغذیه شده و با مشکلات جدی روبرو شود. بنابراین به نظر می رسد که برخورداری از «عقلانیت»، «درآمد کافی» و «اطلاع از قیمت کالا» در بازار، مقدمات کافی برای تصمیم گیری صحیح در تخصیص بهینه بودجه (لااقل در این مثال) نیست. ورود اطلاعات جدیدی شامل «دانش تغذیه ای» می تواند اساساً ترجیحات مصرف کننده را تغییر دهد. به عبارت دیگر برای اختصاص بهینه بودجه به کالاهای خوراکی، به نحوی که تأمین کننده نیازهای کامل غذایی باشد، درآمد و اطلاعات قیمتی کافی نیست. همچنین هلنبرگ (2002) در یک کار تحقیقی در خصوص اثر رشد اقتصادی بر سوء تغذیه کودکان نتیجه می گیرد که رشد اقتصادی اثر چندانی بر سوء تغذیه ندارد. این در حالی است که بسیاری از تحقیقات نشان داده اند که رشد اقتصادی بر توزیع درآمد و فقر مؤثر است و باعث بهبود آن می شود. وی که با استفاده از یک رگرسیون بین کشوری با استفاده از متغیر موهومی برای مناطق مختلف جهان به انجام تحقیق مزبور مبادرت ورزیده است، مدعی است که رشد اقتصادی اثر بسیار کمی بر سوء تغذیه دارد و در برخی مناطق چون صحرای آفریقا و... اساساً رابطه معنی داری مشاهده نمی شود، و نهایتاً پیشنهاد می کند که برای رهایی از این مشکل، دولت باید وارد عمل شود و سیاست های حمایتی و اقدامات

اجرایی خاصی را به مورد اجرا گذارد. مشابه وی گلیو (2002) نیز در تحقیقات خود به این نتیجه می‌رسد که راه حل رفع سوء تغذیه را نمی‌توان تنها در رشد درآمدها جستجو کرد. این نتایج نشان می‌دهد که اگر چه رشد می‌تواند بر توزیع درآمدها و حتی فقر اثر مثبت داشته باشد اما وقتی به لایه‌های زیرین تر فقر و مصادیقی از آن چون سوء تغذیه وارد می‌شویم م‌بینیم که افزایش درآمدها به رفع آن منجر نشده است. دلایل این امر می‌تواند سواد تغذیه‌ای یا تبعیض جنسی و یا حتی الگو و فرهنگ مصرفی خاص باشد. به عبارت بهتر ما با یک «فقر درآمدی» روبرو نیستیم بلکه با یک نوع «فقر قابلیتی» روبرو می‌باشیم، فقری که مانع خروج از وضعیت سوء تغذیه می‌شود.

7) امنیت غذایی و فقر قابلیتی

در بحث امنیت غذایی، عمده مسئله این است که آیا غذایی کافی در جامعه وجود دارد یا خیر؟ به عبارت بهتر امنیت غذایی عملاً محدود به «امنیت غذایی محدود» می‌شود و معمولاً به روش ذیل مورد برآورد قرار می‌گیرد:

$$FSI=0.77\left[\chi_1/(1+\chi_6)\right](1+\chi_2)^n+0.23\left[\chi_4\{\chi_3/(1+\chi_5)\}\right]$$

که در آن:

- x1 = عرضه سرانه کالری روزانه نسبت به کالری
مورد نیاز
- x2 = میزان رشد سالیانه عرضه سرانه انرژی
- x3 = شاخص تولید محصولات غذایی
- x4 = نسبت خودکفایی
- x5 = تغییرات تولید
- x6 = تغییرات مصرف

این مقدار عرضه موجود با نیاز سالیانه جامعه مورد مقایسه قرار می‌گیرد، نیازی که بر اساس جمعیت و ارزش های غذایی استاندارد (به خصوص کالری حداقل) برآورد شده است.

لازم به توضیح نیست که معیار مزبور تنها ناظر به عرضه مواد غذایی است و به هیچ وجه برخورداری از امنیت غذایی به معنای وجود غذایی کافی به معنی مشکل غذا یا تغذیه در کشور نیست. لاقلاً در سه سطح می‌توان مسئله امنیت غذایی را مطرح نظر قرار داد:

الف) عرضه کافی مواد غذایی؛

ب) تقاضا، به معنی امکان تقاضا و دسترسی

خانوارها به مواد غذایی؛

ج) فرهنگ و الگوی مصرفی.

بحث در سطح اول روشن است و ناظر به تأمین غذایی کافی است که کالری و پروتئین مورد نیاز جامعه در آن موجود باشد؛ اما در سطح دوم موضوع

به شدت پیچیده می شود. در این سطح مسئله توزیع درآمد یا درآمد کافی حائز اهمیت است. مسئله بازاری رسانی و در دسترس بودن مواد غذایی نیز مشمول همین سطح از بحث امنیت غذایی است. اما سطح سوم يك موضوع «قابلیتی» است و ناظر به فرهنگ جامعه از نظر تبعیض جنسی و نیز الگوی مصرف مواد غذایی است که متأثر از دانش تغذیه ای در بین آحاد جامعه می باشد. بنابراین امنیت غذایی صرفاً به معنای عرضه مواد غذایی مبحثی ناقص و عقیم است. اگر بنا بود صرف و د غذا کافی باشد ما نمی بایست در صورت وجود غذای کافی در کشور، شاهد سوءتغذیه باشیم. آیا وجود سوءتغذیه که از مصادیق جدی فقر و به تعبیر بهتر، فقر قابلیت است، به دلیل کمبود غذا بوده است؟! سازمان ملل در کنفرانس جهانی غذا در 1975 تعریفی از امنیت غذایی به دست داد که مورد اعتراض اقتصاددانانی چون آمارتیا سن (سن، 1377) قرار گرفت. به زعم سن تعریف مزبور تنها ناظر به امنیت عرضه مواد غذایی است و در دسترس بودن غذا را در نظر نمی گیرد. وی تعریف امنیت غذایی مبتنی بر میزان عرضه را ناشی از برداشتی مالتوسی می داند و معتقد است که بدون توجه به شرایطی که موجب دسترسی خانوارها به مواد غذایی می شود، نمی توان تعریف صحیحی از امنیت غذایی

به دست داد. وی با تأکید بر مفهوم «استحقاق غذایی» (Food Entitlement) به این نکته اشاره می‌کند که ممکن است به دلیل درآمد اندک یا بالا بودن قیمت‌ها، سبد کالایی که خانوار به دست می‌آورد در سطح پایینی باشد و نشان می‌دهد که کسب درآمد تنها بخشی از مسئله تأمین غذا است، زیرا ممکن است عدم سلامت غذا، توزیع نامناسب، در دسترس نبودن، فقدان فرهنگ مصرفی و دانش تغذیه ای مانع از برخورداری از مواد غذایی کافی و سالم باشد و این موارد ربطی به سطح درآمد فرد ندارد. برای مثال در بحث سیاست‌های حمایتی مبتنی بر یارانه به کالاهای اساسی یک سؤال این است که به چه کالاهایی لازم است یارانه تعلق بگیرد؟ و معمولاً برای تعیین کالاهای که شایسته دریافت یارانه هستند، ضروری بودن و وزن اهمیت آن در سبد هزینه خانوارهای کم درآمد معیاری اساسی و مهم است. ضروری بودن از نظر اقتصاد به کشش درآمدی کوچکتر از یک باز می‌گردد به این معنا که اگر تقاضا برای کالایی خاص نسبت به رشد درآمد باشتاب کمتری رشد کند، آن کالا ضروری محسوب می‌شود. این معیار ممکن است ما را به گمراهی بیفکند و کالایی را که از نظر تغذیه ای بسیار ضروری است، لوکس قلمداد نماییم. مثلاً ممکن است بررسی وضعیت تقاضا در مورد مصرف گوشت قرمز در بین خانوارها ما را

به این نتیجه برساند که با افزایش درآمد خانوار سرعت مصرف گوشت با شتاب بیشتری در بین خانواره‌ای پردرآمد، افزایش می‌یابد. در این حالت ما حمل بر لوکس بودن گوشت از نظر اقتصادی خواهیم نمود.

بنابراین به نظر می‌رسد که حتی در تعیین معیارهای لازم برای انتخاب کالاهای مشمول یارانه، صرف نگاه اقتصادی و درآمدي کافی نیست بلکه باید معیارهای قابلیت‌ای همچون مسئله ضرورت تغذیه مناسب در نظر گرفته شوند. درحالت اول ممکن است ما گوشت را از سبد حمایتی خارج کنیم اما در حالت دوم تصمیم دیگری بگیریم.

تفاوت‌های نگاه درآمدي و قابلیت‌ی به موضوع فقر را می‌توان به صورت جدول شماره 1 خلاصه کرد.
جدول 1: تفاوت‌های نگاه درآمدي و قابلیت‌ی به موضوع فقر

فقر درآمدي	فقر قابلیت	
فقر به مثابه محرومیت از درآمد	فقر به مثابه محرومیت از قابلیت	تعریف فقر
ناتوان از تامین درآمد	ناتوان از خروج از وضعیت فقر	فقیر
شکاف درآمدي	شکاف قابلیت	معیار فقر
سیاست‌های حمایتی	رشد قابلیت‌های فردی – توانمندسازی	مبارزه با فقر
کوتاه‌مدت	بلندمدت	رفع فقر
درآمد ناکافی	درآمد کم، سواد کم، بهداشت کم	محدوده فقر

هدف	رساندن حق به فرد	رسیدن فرد به حق
جامعه هدف	فقر زدگذر	فقر مزمن

8) نتیجه گیری

فقر موضوعی قابلیت است. قابلیت دانستن موضوع فقر علاوه بر آن که در رفع فقر از طریق اجرا و پیگیری سیاست ها و اقدامات معطوف به رشد قابلیت های فردی ارزش ابزاری برخوردار است، دارای ارزش ذاتی و نهادی نیز هست. ارزش ذاتی از آن روست که برخورداري از سواد، آموزش، بهداشت، تغذیه مناسب و سلامتی به خودی خود ارزشمندند و فرد دارای این قابلیت ها علاوه بر امکان کسب درآمد می تواند از داشتن سواد نیز لذت ببرد، لذتی که از مطالعه یک کتاب یا یک روزنامه حاصل می شود. همچنین دارای ارزشی نهادی است چرا که فرد برخوردار از قابلیت می تواند در اجتماع و فعالیت های اجتماعی بدون شرم و با هویت ظاهر شود و از این طریق شکاف اجتماعی و حاشیه نشینی اجتماعی کاسته شود. این امر به نوبه خود در رشد سرمایه اجتماعی موثر است.

تعریف محدود فقر – به معنی درآمد نداشتن –، نگاه ها و سیاست ها را معطوف به درآمد به عنوان ابزاری برای رفع فقر می کند و سیاست های رشدگرایانه و حداکثر توزیع مجدد در دس تور کار قرار خواهد گرفت، اما نارسایی ها برای افراد

مختلف و خانوارها در گریختن از چنگال فقر تنها به درآمدها محدود نمی‌شود که با آن مرتفع گردد. فقر قابلیتی نه تنها امکان کسب درآمد را محدود می‌کند بلکه فرد در معرض سقوط و ناتوانی بیشتری نیز خواهد بود و علاوه بر ناداری، ترس از آینده نیز به مجموعه فقر او اضافه می‌شود. فقدان قابلیت‌ها ممکن است موجب از دست رفتن همان درآمد و سرمایه‌های اندک فقرا نیز بشود. علی (ع) می‌فرماید: «بزرگترین فقر بی‌خردی است» (نهج‌البلاغه، جملات قصار 38). بی‌خردی موجب می‌شود که اندک پس‌انداز فقرا همچون سواد و اطلاعات به واسطه فقر قابلیتی به یغما رود.

بنابراین، تعریف فقر بر حسب محرومیت از قابلیت‌ها بزرگترین مزیتی که دارد تبیین سیاست‌ها و اقدامات اجتماعی خاص است که نه به صورت گذرا بلکه به صورت ریشه‌ای به مورد اجرا گذاشته شود، سیاست‌هایی که به‌طور هدفمند گروه‌های خاص را مورد توجه قرار می‌دهد.

1. بانک جهانی (1381). **مبارزه با فقر**. ترجمه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
2. پژویان و دیگران (1372). **شناسایی حمایت از اقشار آسیب پذیر**. وزارت امور اقتصادی و دارایی.
3. سن، آمارتیا (1377). **علم اقتصاد در مواجه با حق برخورداری از مواد غذایی**. اقتصاد توسعه کشاورزی در کشور های در حال توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
4. سن، آمارتیا (1382). **توسعه به مثابه آزادی**. ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران.
5. سن، آمارتیا (1384). **نابرابری اقتصادی**. ترجمه وحید محمودی، عزت اله عباسیان، انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
6. **نهج البلاغه (1380)**. ترجمه محمد دشتی، حکمت 38.
7. Alkire. S(2002). "**Valuating freedoms: Sen's Capability Approach and Poverty Reduction**". Oxford University.
8. Flavio. Comim (2001). "**Operational Sen's Capability Approach**". Conference On Justice and Poverty. Cambridge.
9. Glewwe. P, and Koch. S (2202), "**Child Nutrition and Economic Growth in Vietnam**", Plenum Publishers.
10. Heltberg. R (2002). "**Doves Economic Growth reduce Child Malnutrition?**". The World Bank, Washington, D.C.
11. Kuznets. S (1955). "**Economic Growth and Income Inequality**". American Economic Review, 45.
12. Robyns. I (2002). "**Understanding Sen's Capability Approach**". Cambridge CO Wolfron College.
13. Rowntree. B.S (1915)."**Poverty: A Study of Town Life**". London,

Macmillan.

14. Sen. A.K, (1985). "**A Sociological Approach to the Measurement of Poverty**". Oxford Economic Papers.
15. ... (1995). "**Commodities and Capabilities**". North Holland, Amsterdam, 1997.
16. ... and Drez.j. (1995). "**India: Economic Development and Social Opportunities**". Oxford University Press.

